

## بنیانگذار آکادمیای فلسفه اسلامی

دکتر حسین معصومی‌همدانی - اولین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی‌سینا

چهارشنبه ۹۹/۱۱/۸

مرکز فرهنگی شهر کتاب با همکاری بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی‌سینا چهارشنبه هشتم بهمن درس گفتارهایی درباره بوعلی‌سینا را آغاز کرد. نخستین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی‌سینا با حضور دکتر رضا داوری‌اردکانی، دکتر حسین معصومی‌همدانی و دکتر محمدجواد اسماعیلی به صورت مجازی برگزار شد.

نگاهی به اختصار به زندگانی پرفراز و نشیب ابن‌سینا، چهره نامدار تاریخ تمدن و فرهنگ ایرانی- اسلامی، نشانگر ناپایداری و بی‌ثباتی آن اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است که دانشمند فیلسوف ایرانی در آن می‌زیست. جالب است که دوره حیات ابن‌سینا، عصر طلایی این تاریخ بی‌قرار محسوب می‌شود. بوعلی که برای بیش از هزار سال بزرگ‌ترین فیلسوف مسلمان و از نام‌آورترین دانشمندان ایرانی تلقی می‌شود، تنها پنجاه و هفت سال زندگی کرد و بخش قابل توجهی از زندگی‌اش خانه به دوش بود. او مهم‌ترین نماینده سنتی است که امروز فلسفه اسلامی خوانده می‌شود، جریانی تا حدودی حاشیه‌ای در کنار کثیری از نحله‌ها و جریان‌ها و فرقه‌ها و مکاتب کلامی، عرفانی، فقهی و در مباحثه و منازعه دایمی با آنها برای بقا. از یکسو پیروان ابن‌سینا می‌کوشیدند تا با شرح و دفاع از او، چراغ آنچه امروز- درست یا غلط- فلسفه اسلامی خوانده می‌شوند، روشن نگه دارند و از سوی دیگر، مخالفان این جریان، آشکار و پنهان، به عناوین مختلف به طرد و نفی و سرکوب آن می‌پرداختند. نگاهی به متون عرفانی و غیرعرفانی سده‌های ششم و هفتم ه.ق به خوبی نشان‌دهنده نگاه منفی سایر جریان‌های فکری- سیاسی- اجتماعی به دیدگاه‌های فلسفی و در راس ایشان ابن‌سیناست. با این همه تلاش شاگردان و شارحان ابن‌سینا، در دل آنچه حسین معصومی‌همدانی، مکتب ابن‌سینا می‌خواند، توانست اندیشه‌های او را زنده نگه دارد، نه فقط در تمدن اسلامی که در ترجمه‌شان به زبان‌های اروپایی، به گونه‌ای که در تاسیس آنچه بعداً فلسفه جدید خوانده شد، اثرگذار باشد.

**آنچه در پی می‌آید سخنان دکتر حسین معصومی‌همدانی در این نشست است که توسط محسن آزموده تنظیم شده است.**

### پزشک افسانه‌ای

ابن‌سینا به عنوان پزشک، آثار مهمی چون «قانون در طب» دارد. این کتاب نه فقط در کشورهای اسلامی، بلکه در اروپا مدت‌ها کتاب مرجع و آموزش پزشکی بوده است. او رساله‌های دیگری نیز در زمینه پزشکی دارد. اما ابن‌سینا حتی در رساله‌های پزشکی نیز یک فیلسوف پزشک است، نه یک پزشک محض. داستان‌هایی راجع به پزشکی او از قدیم مطرح بوده که بسیاری اکنون به داستان‌های عامیانه بدل شده است، حتی مرحوم صبحی (فضل‌الله مهتدی) که زمانی در رادیو برای کودکان قصه می‌گفت، مجموعه‌ای از این داستان‌ها را با عنوان افسانه‌های بوعلی سینا فراهم کرده بود که برای بچه‌ها بسیار خواندنی است. او در این کتاب از طبابت‌ها و تشخیص‌های حیرت‌انگیز ابن‌سینا که غالباً افسانه است، روایت می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد که ابن‌سینا از قدیم، مورد توجه بوده و حول و حوش او مجموعه‌ای از افسانه‌ها ساخته شده است. ولی من در همه این داستان‌ها چیزی راجع به اینکه ابن‌سینا، جان خودش

را برای نجات بیمارانش به خطر انداخته، ندیدم و بنابراین به نظرم باید از پزشکان امروز ما که در این دوران همه‌گیری کرونا، واقعا از جان گذشتگی می‌کنند، تقدیر فراوانی شود، به این اعتبار که چیزی بر آن فضایل پزشکی که تشخیص و درمان باشد، افزوده‌اند که همان از جان گذشتگی و تعهد حرفه‌ای تا پای جان است.

### در جست‌وجوی علت اهمیت ابن سینا

بحث من بیشتر راجع به جایگاه ابن سینا در تاریخ فلسفه و اهمیت اوست. ابن سینا بین سال‌های ۳۷۰ تا ۴۲۸ ه.ق. زندگی کرده است که دوران مهمی از تاریخ ایران و اسلام محسوب می‌شود. برای درک اهمیت این دوره از لحاظ علمی و فلسفی، می‌توان به سه چهره بزرگ علمی در تاریخ تمدن اسلامی اشاره کرد که هر سه در این دوره یعنی نیمه دوم قرن چهارم تا نیمه اول قرن پنجم هجری زندگی می‌کردند: ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲-۴۴۲ ه.ق.)، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا و ابوعلی محمد بن حسن بن هیثم بصری (۳۵۴-۴۳۰ ه.ق.). ابن سینا زندگی نسبتاً کوتاهی داشته و اطلاعات ما راجع به اساتید او، یعنی کسانی که نزد ایشان فلسفه آموخته، زیاد نیست و در واقع بسیار کم است. تصویری که ما از او داریم، بیشتر به عنوان فردی خودآموخته است و بنابراین نمی‌توان درباره جایگاهش در فلسفه یا حتی پزشکی، با توجه به اساتیدش سخن گفت. خود ابن سینا هم در ساختن این تصویر از خودش که فردی خودآموخته بوده، موثر است. او در رساله‌ای که به عنوان «رساله سرگذشت» معروف است و بخش عمده‌ای از آن از زبان خود اوست، از دوستان و همکارش یاد می‌کند، اما از اساتید بحث چندانی نیست.

بنابراین برای تعیین جایگاه او در تاریخ فلسفه بیشتر باید به دنبال این بود که ابن سینا خودش را مدیون چه کسانی می‌داند، شیوه کارش چطور است، با چه کسانی موافق و مخالف است. آثار فلسفی ابن سینا بسیار زیاد است. فقط شفای او در چاپ قاهره ده جلد است. از این ده جلد، چهار جلد به منطق، سه جلد به طبیعیات و یک جلد به متافیزیک اختصاص دارد. رساله‌های بسیار زیادی به ابن سینا نسبت داده شده که مشخص نیست همه متعلق به او باشد. تعیین اینکه کدام یک از این مجموعه عظیم متعلق به ابن سیناست، کار دشواری است که برای تعیین جایگاه او بسیار اهمیت دارد.

آثار ابن سینا در شرایط شخصی و حتی می‌توان گفت سیاسی و جغرافیایی مختلفی نوشته شده است. محیط زندگی ابن سینا، از شرق ایران تاریخی شروع شده و در حدود همدان متوقف شده است. بنابراین هیچ دلیلی نداریم که بگوییم او از همدان آن سوتر رفته است. آموزش فلسفی و پزشکی او - هر چه بوده- در این منطقه رخ داده است. بنابراین با اتفاقاتی که در سایر مناطق رخ داده، تماس غیرمستقیم داشته است.

### فلسوف ارسطویی، دنباله‌رو فارابی

برای تعیین جایگاه ابن سینا در فلسفه، دو نکته می‌توان گفت: نخست اینکه ابن سینا در فلسفه به هر حال به جریان ارسطویی تعلق دارد؛ دوم اینکه ابن سینا، هم از لحاظ مسائلی که به آنها می‌پردازد، هم از حیث سبک کار و هم از منظر پاسخ‌هایی که به مسائل فلسفی می‌دهد، بیش از هر کس در میان فیلسوفان مسلمان، خودش را دنباله‌رو ابونصر محمد بن محمد بن طارخان فارابی (۲۵۹-۳۳۹ ه.ق.) می‌داند. این دو، اجمالا مطالبی است که می‌توان راجع به موقعیت فلسفی ابن سینا گفت.

**ارسطویی بودن به چه معنا؟**

اما وقتی از ارسطویی بودن ابن سینا سخن می‌گوییم، باید در نظر داشته باشیم که خود مفهوم ارسطویی بودن هم مفهوم روشنی نیست، زیرا آموزش‌های ارسطو، از دوران متاخر یونانی با آموزش‌های نوافلاطونی توأم شده بود. این داستانی که از طریق خاورشناسان در میان ما بر سر زبان‌هاست که مسلمانان به اشتباه، آثار فلوطین (۲۰۴-۲۷۰ م.)، بنیانگذار مکتب نوافلاطونی را به ارسطو نسبت می‌دهند، درست نیست. در واقع این آمیزش از شارحان یونانی ارسطو شروع شده بود که اینها شاید با یکی، دو استثنا، همه به مکتب نوافلاطونی تعلق داشتند. این کاری نیست که ابن سینا یا فارابی کرده باشند. این آمیزش قبلاً در یونان و در دوران هلنیستیکی (یونانی مآبی)، یعنی دوران متاخر فلسفه یونان شروع شده بود و ابن سینا و پیش از او فارابی تا اندازه زیادی وارث این جریان بوده‌اند.

**شاگرد فارابی؟**

نکته دیگر اینکه ابن سینا همچون استاد معنوی‌اش فارابی- فارابی مدت‌ها قبل از ابن سینا می‌زیسته و هیچ ارتباطی میان این دو نبوده و دلیلی ندارد بگوییم که ابن سینا نزد شاگردان فارابی درس خوانده باشد- اگرچه وارث جریان نوافلاطونی تفسیر ارسطوست، اما خودش مفسر ارسطو نیست. یعنی ابن سینا با غالب فیلسوفان بزرگی که پیش از او زندگی می‌کردند، این تفاوت را دارد که متنی از ارسطو را بگیرد و بکوشد مشکلات آن را توضیح دهد. ما در عالم اسلام فیلسوف بزرگی چون ابن رشد داریم که کار خودش را توضیح ارسطو می‌داند و تقریباً عمده آثارش به صورت شرح‌ها و تلخیص‌های آثار ارسطو است. درحالی که اگرچه اساس فلسفه ابن سینا ارسطویی است، اما تقریباً عمده آثار مهمش، تاملاتی در حول آثار ارسطو و شارحان او و حتی نقد آنهاست. دنبال کردن این وجه اندیشه‌های ابن سینا برای پژوهشگران بسیار سخت است، زیرا در خیلی از موارد وقتی ابن سینا کسی را نقد می‌کند، از او اسم نمی‌برد و بدون ذکر نام به بیان نظر او و نقد آن می‌پردازد. اخیراً با انتشار مجموعه پروژه بزرگی که یک محقق انگلیسی پارسی از هند، به تدریج در می‌یابیم که شارحان ارسطو چه کسانی بودند و ابن سینا به چه کسانی پاسخ می‌داده است. من در تحقیقی، به نقدی از ابن سینا به فردی برخوردیم که مشخص نبود کیست. سال‌ها بعد، رساله‌ای از فیلسوفی متعلق به قرن ششم میلادی پیدا شد که در عالم اسلام به عنوان یحیای نحوی مشهور است و معلوم شد نظری که ابن سینا نقد می‌کند، دیدگاه یحیای نحوی است.

**ابن سینا شارح ارسطو نیست**

سیک نویسندگی ابن سینا، متفاوت است. یعنی آثاری دارد که خیلی اندیشیده شده‌اند، مثل اشارات که به یک معنا شخصی‌ترین اثر اوست و آثاری هم دارد که نسبتاً ساده‌تر هستند، مثل نجات که خلاصه شده برای استفاده گروه وسیع‌تری هستند. آثاری هم دارد که واقعا به قصد استفاده فیلسوفان نوشته شده که مهم‌ترین آنها شفاست که واقعا اثری عظیم است. نکته دیگر در آثار ابن سینا، این است که نه فقط خودش شارح ارسطو نیست و خودش را شارح او نمی‌داند، اگرچه به طور کلی خودش را ارسطویی می‌داند، بلکه با کسانی که کار فلسفه را صرفاً شرح ارسطو می‌دانستند، موافق نیست. یعنی ابن سینا با فلاسفه‌ای که پایگاهشان بغداد بوده و خصوصیت قومی و مذهبی‌شان این بوده عمدتاً مسلمان نبودند و بیشتر مسیحی بودند، خیلی خوب نیست. این نکته از اشاراتی که به کارهای اینها دارد، روشن می‌شود. مثلاً در عبارتی می‌گوید، یکی از کسانی که عمرش را در فلسفه عوامانه‌ای که در بین مسیحیان بغداد رایج است، سپری کرده بود. یعنی دیدگاه او را متعلق به فلاسفه‌ای همگانی‌تر و عامیانه‌تر می‌داند و فلسفه خودش را یک فلسفه حرفه‌ای تلقی می‌کرده است.

### در برابر التقاطی‌ها

همچنین بنا به قرائنی می‌توان گفت که ابن سینا با کسانی که قبل از خودش بودند، چندان بر سر مهر نیست، مثل ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مُسکویه رازی (۳۲۰ تا ۴۲۱ هـ. ق.) یا ابوالحسن محمد بن یوسف عامری (۳۸۱-۳۰۰ هـ. ق.) صاحب کتاب «السعادة و الاسعاد فی السیره الانسانیه» یعنی کسانی که می‌خواستند یک نوع فلسفه التقاطی درست کنند، می‌خواستند پاسخ نسبتاً آسانی به مسأله دین و فلسفه بدهند. ابن سینا با اینها خوب نیست. یکی از تم‌های اصلی فلسفه ابن سینا که شاید بتوان گفت در جاهایی اوج کار او محسوب می‌شود، این است که به نحوی در داخل سیستم فلسفی خودش جایی برای مفهوم نبوت پیدا کند. این کوشش‌ها را کسانی چون ابن مسکویه و ابوالحسن عامری نیز صورت می‌دادند، اما به نظر ابن سینا، تلاش اینها جدی نیست و با این نوع کوشش، موافق نیست. به هر حال اینها خطوط اصلی اهمیت جایگاه ابن سینا در فلسفه است؛ بدون اینکه بخواهم وارد نظریات خاص ابن سینا در مسائل مختلف بشوم.

### شاگردان ابن سینا

اما نکته دیگری که در سرگذشت ابن سینا اهمیت دارد، این است، با آنکه ما استادان ابن سینا را نمی‌شناسیم، بعضی از شاگردان او را می‌شناسیم، از جمله ابوعبدالله محمد بن احمد معصومی اصفهانی (وفات ۴۵۰ هـ. ق.)، ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان سالاری (وفات در ۴۴۶ هـ. ق.) و... اینها کسانی هستند که فلسفه ابن سینا را به تدریج رواج دادند. ما شخص فارابی را به عنوان یک چهره بزرگ داریم، اما نمی‌دانیم اگر ابن سینا بعد از فارابی نمی‌آمد، چه چیز از فارابی به عنوان فیلسوف باقی می‌ماند. آثار فارابی نسبت به آثار ابن سینا، بسیار موجزتر است و به اندازه آثار ابن سینا، سیستماتیک (نظام مند) نیست. اما ابن سینا فلسفه‌ای ساخت که این فلسفه می‌توانست آموخته و تدریس شود. از اینجاست که مفهوم فلاسفه اسلام و نه فلسفه اسلامی پیدا می‌شود. البته قبل از آن هم عده زیادی از فلاسفه مسلمان بودند، اما بسیاری هم مسیحی یا یهودی یا... بودند. اما از آنجا که خودشان را عمدتاً شارح ارسطو می‌دانستند، یا کسانی بودند مثل مسکویه و ابوالحسن عامری که یک فلسفه التقاطی درست می‌کردند، فلسفه اینها رنگ خاص اسلامی نداشت.

### مکتب ابن سینا

فیلسوفان اولاً یک گروه اجتماعی بودند که به عمده مذهبیهی که در آن زمان وجود داشته، تعلق داشتند. ثانیاً چنان نبود که فلسفه‌شان به صورت سیستماتیک به مسائل بپردازد. اما کمی بعد از ابن سینا شاهدیم که شاگردان او یک فعالیت وسیع فلسفی را شروع می‌کنند که عمده این فعالیت در مرکز و شرق ایران انجام می‌شود. درست است که خود ابن سینا از شرق ایران بود و احیاناً در آنجا آموزش‌های فلسفی دیده بود، قطعاً آنجا مدارس یا مکاتبی بوده است، اما در آن زندگی پرماجرایی که احتمالاً با آن آشنا هستید، بیشتر دوران کاری‌اش را در مرکز و غرب ایران سپری کرد. اما شاگردانش عمدتاً به طرف شرق ایران رفتند. از بین شاگردان ابن سینا، کسانی مثل بهمنیار- که خودش از یک خانواده زردشتی بود و به احتمال زیاد خودش هم زردشتی بود- به ترویج فلسفه او پرداختند. بهمنیار احتمالاً نخستین کسی است که تلاش کرده براساس آثار ابن سینا متنی بنویسد که سهل‌الوصول‌تر باشد. حاصل کتاب‌التحصیل است. بعد شاگرد بهمنیار، ابوالعباس لوکری، همین کار را ادامه می‌دهد. در شرق ایران، یعنی در منطقه خراسان و بیهق و منطقه‌ای که الان مرز غربی خراسان قدیم تلقی می‌شود، بنا به شهادت کتاب‌های تاریخ فلسفه، به خصوص کتاب تاریخ حکماءالاسلام مشهور به ابن فُنْدُق مورخ و ادیب قرن پنجم هـ. ق، عده زیادی مطرح می‌شوند که در واقع متخصص فلسفه ابن سینا بودند.

بنابراین شاید بتوان گفت که ابن سینا اولین کسی است که در جهان اسلامی- ایرانی یک مکتب منسجم فلسفی تاسیس می‌کند که در آن رابطه استاد- شاگردی پیدا می‌شود. به همین دلیل است که تا ابن سینا، می‌توانیم سلسله فلاسفه و حکما را از شاگرد به استاد دنبال کنیم. ابوالحسن بیهقی صراحتاً می‌گوید این ابوالعباس لوکری که خودش اهل منطقه‌ای در افغانستان امروز بود، در انتشار فلسفه ابن سینا در خراسان نقش بسیار موثری داشت. بنابراین به یک معنا می‌توان گفت، اگرچه ابن سینا خودش وارث فارابی است و بسیاری از مسائل را از فارابی گرفته و سبک فلسفه‌اش، از فارابی اخذ شده، ضمن آنکه فلسفه سیاسی نزد ابن سینا، هیچ‌گاه به غلظت و شدت فارابی مطرح نمی‌شود، اما به هر حال مسائلی چون مساله نبوت که مسائلی جدید بودند و به هر حال در یک جامعه مذهبی مطرح می‌شدند، اگرچه با فارابی یک نوع فرمولاسیون (صورت‌بندی) دقیق فلسفی پیدا می‌کنند، اما صورت‌بندی نهایی آنها تا قرن‌ها از ابن سیناست و انتشار این مطالب، از اوست. حتی مخالفین این آدم‌ها نیز به این نکته توجه داشتند.

مثلاً حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵ ه.ق) می‌گوید: «یارب مر سنایی را سنایی ده تو در حکمت/ چنان کز وی به رشک آید روان بوعلی سینا». یعنی گویی بوعلی سینا مظهر یک تفکر عقلانی است که مثلاً عده‌ای از عرفا مثل سنایی آن را نمی‌پسندیدند. یعنی وقتی می‌خواستند اسم فیلسوف را بیاورند، نام ابن سینا را ذکر می‌کردند. انوری شاعر (درگذشته ۵۷۵ ه.ق) می‌خواهد شاعران را به عنوان افرادی که در یوزگی می‌کنند و مدح این و آن می‌کنند، معرفی و نقد کند، می‌گوید: «رو شفای بوعلی می‌خوان، نه ژاژ بختری». یعنی شاعر بزرگ عرب، بختری را در مقابل فیلسوف مسلمان می‌گذارد. یا ابوالحسین محمد بن احمد بن جبیر (۵۴۰-۶۱۴ ق) سیاح و جغرافیدان اندلسی که به تعبیر امروزی انسانی قشری بوده و با فلسفه مخالف بوده، دو بیت به زبان عربی دارد و می‌گوید: در دوران ما یک فرقه‌ای ظاهر شده که ظهور این فرقه برای زمانه ما شوم است و اینها در دین جز به چیزی که ابونصر و ابن سینا آورده باشد، اعتقاد ندارند. یعنی ابن جبیر، در وطن خودش یا در سفری که به شرق داشته، اسم ابن سینا را شنیده بوده و او را مظهر فیلسوفان مسلمان تلقی کرده است.

همچنین می‌بینیم که وقتی ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵ ه.ق) می‌خواست پاسخ امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق) را بدهد، می‌گوید، این حرف‌هایی که تو می‌زنی، درست است، اما در نظر داشته باش که این حرف‌ها، سخنان ارسطو نیست، بلکه اینها مطالبی است که فارابی و ابن سینا مطرح کرده‌اند و با آنها ارسطو را خراب کرده‌اند! یعنی این‌طور می‌کوشد جواب بدهد.

### ابن سینا واضع یک جریان آکادمیک

به طور خلاصه اگر بتوان جریانی آکادمیک را در نظر گرفت که به تعبیر امروزی، یک جریان آکادمیک تلقی شود و حاصل تاملات شخصی افراد در گوشه خانه‌شان نباشد، یعنی متن و کتاب داشته باشد و آموخته شود و این آموزش تکرار شود و مکتب تشکیل شود، این اتفاق واقعا به یک معنی از ابن سینا شروع می‌شود. یعنی از فیلسوفی که ما واقعا استادان او را نمی‌شناسیم، اما شاگردانش را تا اندازه زیادی می‌شناسیم. این مکتب است که بعدها، در سرنوشت فلسفه قرون وسطا به خصوص بسیار تاثیر می‌گذارد، از طریق به خصوص ترجمه شفای ابن سینا. این تحریر سیستماتیک فلسفه، در فلسفه قرون وسطای مسیحی بسیار موثر است، همچنین در طرح پرسش‌های جدید در فلسفه آن زمان نیز موثر است. همین الان پروژه چاپ ترجمه لاتینی شفا سال‌هاست ادامه دارد و تاکنون قریب به بیش از بیست جلد آن به چاپ رسیده و هنوز پایان نپذیرفته است. ابن سینا در کنار ابن رشد، کسانی هستند که از

طریق ترجمه آثارشان به لاتینی (در مورد ابن رشد گاهی ترجمه به عبری) در تحول فلسفی اروپا بسیار موثر بودند و نقش داشتند.

### ابن سینا فیلسوفی مستقل و بزرگ

اهمیت این موضوع از این حیث است که در تاریخ فلسفه، تصور رایج و شایع این بود که ما یک فلسفه قدیم داریم و بعد فردی به اسم دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م.) می‌آید و به کلی فلسفه جدیدی ایجاد می‌کند. این نگاه قالب و کلیشه‌ای، الان مورد تردید قرار گرفته است و عده زیادی از مورخین فلسفه، قائل به یک نوع پیوستگی میان فلسفه جدید و فلسفه قرون وسطی فائل هستند. از این حیث آنچه به عنوان فلسفه مسیحی قرون وسطی معروف است، یک عنصر خیلی قوی ابن‌سینایی و ابن رشدی دارد، هم از حیث تاثیری که از این دو متفکر گرفته و هم از منظر پاسخ‌هایی که متفکران مسیحی در نقد و پاسخ به این دو متفکر ارایه کرده‌اند.

خلاصه اینکه ما باید این مفهوم را که فیلسوف، انسانی است که صبح از خواب بیدار می‌شود و افکار عمیقی به ذهنش می‌آید را از ذهن‌مان بیرون کنیم. فیلسوف کسی است که در یک فضایی که مسائل فلسفی پیشاپیش در آن مطرح است، پرورش می‌یابد و به این مسائل فکر می‌کند. او آموزش می‌بیند، آموزش می‌دهد و می‌نویسد. حتی امکان دارد همه افکار او تازه نباشد و بخش کوچکی از اندیشه‌های او تازگی داشته باشد. اما امکان دارد این بخش کوچک از افکار او، خیلی موثر واقع بشود و تازه باشد. اما برای همین بخش کوچک موثر و تازه نیز فیلسوف تا حد زیادی متکی به اندیشه‌هایی است که قبل از او مطرح شده است. به همین دلیل احتمالاً این فیلسوف متعلق به یک مکتبی است، اگرچه ممکن است آن مکتب را نقد کند. ابن‌سینا در بسیاری از موارد، در طرح برخی از مسائل طبیعی می‌گوید من از دوستان مشایبی‌ام یک کلمه حرف حساب در این زمینه نشنیده‌ام! یعنی در برخی مسائل تا این اندازه منتقد آرای فیلسوفان مشایبی بوده است. او در بسیاری موارد در منطق و طبیعیات از دیدگاه‌های آنها تجاوز کرده است. در الهیات که دیگر بحث مفصل و جداگانه‌ای است. اما به هر حال، این ایده که ابن‌سینا شارح ارسطو بوده، دیدگاه درستی نیست. ابن‌سینا فیلسوفی است که مثل همه فیلسوفان، متکی بر یک سنتی موجود است که در آن سنت تصرف کرده و مسائل جدید و راه‌حل‌های جدید ارایه کرده است و از این حیث می‌توان او را یک فیلسوف بزرگ و درخور توجهی دانست.

